

## تحول زندان در ایالات متحده آمریکا\*

تالیف: موریس کوسون\*\*

ترجمه: قاسم قاسمی\*\*\*

در ایالات متحده آمریکا نرخ جمعیت کیفری (زندانیان) طی بیست سال افزایش عجیبی داشته است، که کاهش بزهکاری در سالهای اخیر نیز نتوانسته آن را مهار کند. پدیده‌ای که چشم پوشی از آن ممکن نیست. اندیشمندان فرانسوی و کانادایی نیز این پدیده را امری غیرعادی می‌دانند و مطالعات آنها این نگرانی را ایجاد کرده است که مبادا کشورهای آنها نیز شاهد همین تحولات در زمینه جمعیت کیفری باشد؟

خود آمریکایی‌ها نیز متحیر شده‌اند؛ آنها به سختی این واقعیت را می‌پذیرند که کشور آزادی، کشور زندان و خشونت نیز باشد. جرم‌شناسان در این تحیر چیزی کم از دیگران ندارند و در چنین وضعیتی رابطه متناقض (ناهمخوان) جرائم و مجازات‌ها را مطالعه می‌کنند.

مقاله حاضر به بررسی اقدامات انجام گرفته درباره تحولات کیفری آمریکا در

---

\* L'évolution de l'incarcération aux Etats-Unis Revue de Science Criminelle et de droit pénal comparé pp.730-740, 1999.

\*\* Mourice Cusson استاد دانشگاه مونترال کانادا.

\*\*\* دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی.

بیست سال اخیر می‌پردازد و در ادامه نظرات قضات و جرم‌شناسان آمریکایی را در این باره مطرح می‌کند. به بیان دیگر، این مقاله کیفیت مجازات جرائم در آمریکا و طرز تلقی آمریکاییان از کیفر را بیان می‌کند.

### تحول کیفری<sup>(۱)</sup>

مجازات در آمریکا چگونه تحول می‌یابد؟ و قبل از هر چیز چگونه ارزیابی می‌شود؟ در سده بیستم معیاری که محققان برای تحلیل تحول کیفری به کار می‌گیرند عموماً نسبت تعداد زندانیان در هر صدهزار نفر از جمعیت یک مکان معین است.<sup>(۲)</sup> دلیل این انتخاب روشن است، حبس تبدیل به مجازات رایج شده است و زمانی که قرار باشد مجرمی به سختی مجازات شود غالباً کیفر زندان اعمال می‌شود. به علاوه، به سادگی می‌توان تحول نرخ جمعیت زندان را به واسطه ارتباط آن با نرخ بزهکاری فهمید، دلیل آشکار آن نیز این است که مجرم یا کسی را که متهم به ارتکاب جرم است حبس می‌کنیم. اگر شدت و حتمیت مجازات‌ها به موازات یکدیگر همچنان پیش بروند، قاعدتاً منحنی مربوط به تحول جمعیت زندان نیز با منحنی مربوط به تحول بزهکاری (مخصوصاً در جرائم سنگین) همسان خواهد بود. در ایالات متحده، نمایه بزهکاری سنگین معمولاً ترکیبی از قتل عمد، سرقت همراه با کیفیات مشدد، تجاوز، سرقت وسایل موتوری، ضرب و جرح، زورگیری، حریق عمدی و سرقت ساده را در جدولی واحد می‌گنجانند که «جرائم شاخص»<sup>(۳)</sup> نامیده می‌شوند.

در نموداری که در پایان همین مقاله آمده است، تحول نرخ جمعیت زندان با تحول نرخ بزهکاری در کنار هم نشان داده شده است.

ملاحظه می‌شود که نرخ جمعیت زندان، به استثناء دهه ۱۹۶۰ که کاهش خفیفی داشته، بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۵ تا حدودی ثابت مانده است، از سال ۱۹۷۵

۱. L'evolution penale.

۲. به این معنا که در هر صدهزار نفر از جمعیت یک کشور چند تن زندانی وجود دارد.

۳. Index crimes هشت جرم که به خاطر وخامت و رواجشان FBI وقوع آنها را در گزارش‌های جرائم متحدالشکل، هر سال گزارش می‌دهد. [مترجم]

منحنی کم رو به بالا می‌رود و از حدود سال ۱۹۸۲ تعداد زندانیان به سرعت افزایش می‌یابد افزایشی که تاکنون متوقف نشده است. در سال ۱۹۹۸ به ازای هر صد هزار نفر ۴۵۲ زندانی وجود داشت، این نرخ بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۹۷ چهار برابر شد. در سال ۱۹۹۸ با احتساب جمعیت زندان‌های محلی، ۱/۸ میلیون زندانی سرشماری شد. طی همین دوره، بزهکاری در سال ۱۹۶۳ شروع به افزایش کرده که تا سال ۱۹۸۰ ادامه داشت و بعد از یک حرکت نزولی مجدداً افزایش یافت برای مدتی نرخ بزهکاری را در یک سطح ثابت نموده است. بعد از سال ۱۹۹۲ بزهکاری کاهش یافت. این نوسانات به سه دوره قابل تقسیم است:

- در طول دوره نخست (۱۹۸۱-۱۹۶۰) نرخ جمعیت زندان تا حدودی ثابت ماند و بزهکاری افزایش یافت.

- در طول دوره دوم (۱۹۹۳-۱۹۸۱) نرخ جمعیت زندان به شدت افزایش یافت و بزهکاری به بالاترین حد خود رسید.

- در طول دوره سوم (۱۹۹۷-۱۹۹۳) نرخ جمعیت زندان به افزایش خود ادامه داد و بزهکاری کاهش یافت.

این نوسانات را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟

عجیب آنکه بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۸۱ مجازات‌ها ثابت ماند ولی بزهکاری سه برابر شد، نرخ بزهکاری بالا رفت حال آنکه نرخ جمعیت زندان ثابت ماند، این امر بیانگر واگرایی دو منحنی است. چگونگی این جابه‌جایی‌ها توسط بلوم استین<sup>(۱)</sup> و کوهن<sup>(۲)</sup> (۱۹۷۳) و کوسون<sup>(۳)</sup> (۱۹۹۰) مورد تحلیل قرار گرفته است. افزایش میزان جرائم کشف شده توسط افسران پلیس باعث تراکم کاری نیروهای پلیس و قضات شد و اختصاص منابع و امکانات بیشتری را به مراکز زندان موجب گردید. با وجود این، در این دوره، تعداد سلولهای زندان و امکانات به سرعت بزهکاری افزایش نیافت. نیروهای پلیس، تحقیقات بیشتری را باید به عمل می‌آوردند،

1. Blumstein.
2. Cohen.
3. Cusson.

دادستانها نسبت به گذشته پرونده‌های بیشتری را باید به جریان می‌انداختند و قضات، دادرسی‌های بیشتری را مدیریت می‌کردند و مدیران زندان باید زندانیان بیشتری را پذیرا می‌شدند. امکانات در شرف اتمام بود. برای اینکه از تراکم پرونده‌های غیرمختومه جلوگیری شود، طول دادرسی از حد خود فراتر نرود و زندانها از جمعیت، انباشته نشود دست اندرکاران به چاره‌اندیشی‌های متنوعی متوسل شدند. از تحقیق صرف‌نظر کردند، از تعقیب (تحت عنوان [جرائم] بدون تعقیب) چشم پوشیدند و زندانیان را زودتر آزاد نمودند. راه‌حل اخیر در طول سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۶۰ به طور گسترده مورد استفاده قرار گرفت، تا آن‌جا که قضات آمریکایی غالباً به محکومیت‌های نامعین حکم می‌دادند؛ به عنوان مثال مجازات زندان بین دو تا ده سال را برای متهم صادر می‌کردند، حتی محکومیت به زندان بین یک روز تا پنجاه سال نیز صادر شد (لان‌گان<sup>(۱)</sup> ۱۹۹۱). آزادی مشروط زودرس تبدیل به روشی آسان برای رهایی از تنگنایی شد که نرخ بالای بزهکاری بر نظام زندان تحمیل می‌کرد، نظامی که تورم، آن را تهدید می‌کرد. به بیان کوتاه، هرچه تعداد جرائم ارتكابی افزایش می‌یافت از میزان جرائم مجازات شده، کاسته می‌شد.

چنین فرسایشی در مجازات‌نگرانی تعدادی از قضات و مأموران آزادی مشروط را برانگیخت. منتقدان زندان برای اینکه نگرانی این گروه را برطرف کنند دلایلی از این دست ارائه کردند: زندان - که شما از آن حمایت می‌کنید - از باز اجتماعی نمودن عاجز است، کسی که به زندان می‌افتد بدتر می‌شود؛ زندان فرد را از محیط طبیعی خود جدا می‌کند، به او برچسب می‌زند و او را به حاشیه می‌راند؛ زندان محیطی استبدادی و مصنوعی است و با تمرین آزادی ناسازگار است.

در چنین قضایی، کارویژه‌های مجازات، بازدارندگی، باز اجتماعی کردن و توان‌گیری، یکی پس از دیگری از اعتبار می‌افتند. نظریه عدالت مطلقه که بر اساس آن، مجرم سزاوار تحمل کیفری متناسب با جرم ارتكابی است فراموش شده و یا ارزش خود را از دست می‌دهد. خلاصه، به این نتیجه خواهیم رسید که زندان جز

تحمیل رنج و خشونت بی فایده نسبت به محکوم چیزی دیگر ندارد. نرخ زندان که در دهه ۱۹۷۰ افزایش چندانی نداشت، ناگهان شروع به افزایش کرد که تاکنون نیز متوقف نشده است. در طول این دوره، نوسانات حاکم بر بزهکاری آن را همچنان در سطح بالایی نگه داشته است.

بالا رفتن نرخ جمعیت زندان در زمانی که بزهکاری در سطح جهانی ثابت مانده بود به این تحلیل انجامید که فراوانی یا مدت مجازاتهای زندان (یا هر دوی آنها) از کاهش بازایستاده و رو به افزایش دارند.

چرا بر خلاف سطح ثابت بزهکاری، نرخ جمعیت زندان افزایش یافت؟ شاید علت نخست تغییر جهت افکار عمومی و گفتمان سیاسی به سمت سرکوب باشد. پیمایش‌ها نشان می‌دهد که رفته رفته بر تعداد آمریکایی‌ها که فکر می‌کنند بزهکاری تبدیل به معضلی بزرگ شده و مجازاتها به اندازه کافی شدید نیستند، افزوده می‌شود. سیاستمداران به خوبی دریافته‌اند که نرمش نشان دادن (نسبت به جرم) راهی است که قطعاً به از دست دادن انتخابات منتهی می‌شود؛ بدین ترتیب زبان آنها خشن شد (شدت عمل، قانون‌گرایی، بیهوده کاری هرگز) (نورماندو ۱۹۹۶). از سوی دیگر، بیشتر قضات و جرم‌شناسان، از بازپروری ناامید شده‌اند. آنها بار دیگر از محاسن بازدارندگی، سزادهی و توان‌گیری یاد می‌کنند.

سپس نوبت به آزادی مشروط می‌رسد، در بسیاری از ایالت‌ها قانونگذاران به لایحه قانونی که آزادی‌های مشروط را حذف می‌کند و مجازاتهای حداقلی غیرقابل گذشت را در مورد جرائم خشونت‌آمیز یا قاچاق مواد مخدر مقرر می‌کند، رأی موافق داده‌اند. دامنه اختیارات قضات به وسیله رهنمودهایی که مجازاتهای «فرضی»<sup>(۱)</sup> را، بر اساس وخامت جرم و سابقه کیفری محکوم، درجه‌بندی و معین می‌کنند محدود شده است.

مطابق بررسی لانگان (۱۹۹۱، Langan)، طول مجازات زندان (چه مجازاتهای

1. Les Peins Presumptives.

۱۹۸۶ - ۱۹۸۱) افزایش نیافته است. آنچه باعث افزایش جمعیت زندان شد، افزایش شدید احتمال محکومیت یک متهم به مجازات زندان بود. در سال ۱۹۷۴ از هر صد نفری که پلیس دستگیر کرده بود، نه نفر به زندان محکوم شدند؛ این تعداد در سال ۱۹۸۶ به شانزده نفر رسید (لانگان، ۱۹۹۱).

بین سالهای ۱۹۹۴ و ۱۹۸۱ احتمال اینکه جرمی به محکومیت به زندان منجر شود، در قتل از ۳۴٪ به ۴۹٪، در تجاوز، از ۹/۷٪ به ۱۸/۸٪، در سرقت همراه با کیفیات مشدد از ۱/۷٪ به ۲/۲٪ و در سرقت از ۱/۰٪ به ۱/۴٪ افزایش یافت (لانگان و فارین تون، ۱۹۹۸، به جز قتل، تعداد سایر بزهکاران از خلال پیمایش بزه‌دیدگی در آمریکا محاسبه شده است).

پدیده قابل توجه اینکه جوی که بر شدت<sup>(۱)</sup> [مجازات] تأکید داشت سرانجام به افزایش قطعیت<sup>(۲)</sup> زندان انجامید. فشار افکار عمومی و سیاستمداران موجب طولانی‌تر شدن مجازات‌های زندان نشده است (آنها از قبل طولانی بودند، بلکه دادستان‌ها را ترغیب کرده تا بیشتر از گذشته خواستار زندان شوند و قضات را به صدور بیشتر مجازات زندان برانگیخته است).

آخرین عامل در افزایش نرخ زندان شیوع کوکائین است که از سال ۱۹۸۵ آغاز شده و به شدت سرکوب می‌شود (بلامستین ۱۹۹۵).

از سال ۱۹۹۲ نرخ زندان بی‌وقفه به رشد خود ادامه داده است. ممکن است از جانب بزهکاری، شاهد سیری نزولی باشیم. این کاهش خیلی شدید نیست، ولی پایدار است.

علی‌رغم ثباتی که در میزان جرائم وجود دارد، اوضاع و احوال، همچنان سرکوبگرانه است. با حمایت رئیس جمهوری (کلینتون) کنگره آمریکا لایحه قانونی‌ای را تصویب کرده که بودجه‌ای برای ساخت زندانی با ظرفیت صد هزار نفر زندانی جدید و بر اساس استخدام همان تعداد پلیس کمکی، پیش‌بینی کرده است.

1. Sévérite.  
2. Certitude.

بسیاری از ایالت‌ها قوانین موسوم به سه ضربه<sup>(۱)</sup> را تصویب کرده‌اند: در سومین محکومیت به خاطر ارتکاب جرائم خشونت‌بار، متهم الزاماً به کمترین مجازات، حداقل بیست سال بدون امکان استفاده از آزادی مشروط، محکوم می‌شود. این قوانین احتمال افزایش جمعیت زندان را از این هم بالاتر برده است.

در سطح جهانی، بزهکاری زیاد کاهش نیافته، اما در بیشتر شهرهای بزرگ این کاهش شدید بوده است. به عنوان مثال بین سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۹۶ بزهکاری در نیویورک ۴۱٪ و در بستون ۲۹٪ کاهش یافته است (آمار (FBI) دفتر تحقیقات و بازپرسی فدرال، شورای ملی پیشگیری از جرم، ۱۹۹۹) و جرم‌شناسان پیشتر راجع به دلایل این کاهش تحقیقاتی را انجام داده‌اند، اما هنوز از سطح فرضیه فواتر ترفته است. برخی از قابل قبول‌ترین دلایل به شرح زیرند:

عامل نخست، کاهش طبقه سنی بین ۱۵ تا ۲۵ است. کاملاً آشکار است که این گروه سنی در عمل بیشترین میزان جرم را مرتکب می‌شوند. چنانچه نسبتشان در جمعیت کاهش یابد، باید منتظر کاهش هماهنگ میزان جرائم و جنحه‌ها بود. با این حال، این تبیین ناکافی به نظر می‌رسد چرا که بزهکاری شهری در مقایسه با نسبت گروه سنی ۱۵ تا ۲۵ کاهش بیشتری داشته است.

دومین فرضیه بدیع‌تر است. کاهش میزان معاملاتی که با پول نقد صورت می‌گیرد باعث کاهش میزان سرقت و سایر جنحه‌های مشابه سرقت می‌شود. فِلسون<sup>(۲)</sup> (۱۹۹۸)، که این نظر را ابراز می‌دارد، اشاره می‌کند؛ چند سال است آمریکاییان بیشتر پرداخت‌های خود را با کارت اعتباری و به وسیله عابر بانک‌ها انجام می‌دهند. آنها کمتر پول نقد با خود حمل می‌کنند و در منزل خود پول زیادی نگهداری نمی‌کنند. حال آنکه، پول نقد بیشتر از سایر اشیاء که نیاز به فروش دارند، باعث تحریک به سرقت همراه با خشونت (یا بدون آن) می‌شود. به علاوه سارق از پول نقد برای خرید مواد مخدر نیز استفاده می‌کند. سارقان ممکن است برای تصاحب سهم شریک خود با یکدیگر نزاع کنند و گاهی به خاطر آن یکدیگر را

1. Trois Prise.

2. Felson.

بکشند.

سن بالای جمعیت و کاهش موقعیت‌های جرم‌زا و پول نقد دلایل بیرونی کاهش بزهکاری هستند.

عوامل درونی کاهش بزهکاری، عواملی است که به خود بزهکاری و واکنش‌هایی که در جامعه مدنی و قوای عمومی برمی‌انگیزد، مربوط می‌شوند. بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۹۲ نرخ بزهکاری بعد از افزایشی شدید، همچنان در سطح بالایی باقی ماند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت میلیون‌ها آمریکایی قربانی سرقت و خشونت و صدها هزار نفر قربانی تجاوز و قتل شدند و نابسامانی ناشی از مواد مخدر، خشونت و ناامنی، کیفیت زندگی در مراکز شهرهای بزرگ را به شدت پایین آورد. تاریخ گواه است که آمریکایی‌ها هیچ‌گاه منفعلانه سرنوشت خود را نمی‌پذیرند. بیان خشم به زبان عمل، برای آنها اجتناب‌ناپذیر است. این چنین است که شاهد بسیج شهروندان، قوای عمومی و مدیران و اختصاص هرچه بیشتر امکانات و منابع برای پیشگیری از جرائم و سرکوب آنها هستیم. از این منظر نرخ جمعیت زندان چیزی جز یک کوه یخی نیست.

رویکرد دقیق‌تر به بررسی مبارزه وسیعی می‌پردازد که بر پنج محور استوار شده است:

۱) استخدام صدها هزار پلیس کمکی به تنهایی فایده‌ای ندارد، بلکه بهبود عملیات پلیسی نیز لازم است. در چندین شهر - که نخستین آنها نیویورک است - به گونه‌ای سازمان یافته از رایانه‌ها بهره‌برداری می‌شود و نرم‌افزارهای تخصصی برای بهبود عملیات پلیسی در نظر گرفته شده است. به کارگیری پلیس اجتماعی زمینه اقدامی آگاهانه را از طریق دانشی عمیق و سنجیده فراهم آورده است. پلیس اجتماعی با پلیس شهروندی<sup>(۱)</sup> پیوند خورده است.

۲) برای مقابله با سرقت، خرابکاری، و سایر شرارتها نباید به پیشگیری بسنده کرد. در حال حاضر ۱/۵ میلیون نفر از امنیت خصوصی بهره‌مندند. از این گذشته در



زمینه فن آوری امنیت نیز سرمایه گذاری شده است. همزمان، در متروها، ایستگاه‌ها، مراکز مسکونی، پارکها و مناطق تجاری، مدیریت محیط به گونه‌ای است که بیشترین امنیت را فراهم آورد.

۳) در چند شهر نزدیک به هم، شهروندان برای مبارزه با جرم و قاچاق مواد مخدر گردهم آمده‌اند. تنها در شهر بوستون ششصد گروه اجتماعی که با همکاری پلیس به طور جدی با جرم مبارزه می‌کنند، ثبت شده است (کلینک و کول، ۱۹۹۷، ۲۳۸).

۴) اقدامات پلیسی، قضائی و اصلاحی<sup>(۱)</sup> (مجریان مجازات)، هزینه کیفری جرم را بالا برده است | احتمال منجر شدن ارتکاب جرم به مجازات را افزایش داده است | این افزایش مخصوصاً در جرائم مانند قتل، تجاوز و ضرب و جرح چشمگیر است. این بدان معناست که ناتوان‌سازی (سلب توان بزهکاری) از مجرم از طریق زندان و منصرف کردن آنها | از ارتکاب جرم | به وسیله مجازات‌های قطعی‌تر، بیش از گذشته صورت می‌گیرد. و به نظر نویسنده، معنای دیگرش این است که قانون بیشتر و آشکارتر به اجرا گذاشته می‌شود.

۵) آخرین پدیده از خصوصیتی ویژه برخوردار است و مخصوص آمریکایی‌ها است. بر اساس دقیق‌ترین بررسی‌ها، شهروندان آمریکایی برای مقابله با سارقان و متجاوزان، سالانه دو و نیم میلیون بار از سلاح گرم استفاده می‌کنند، که بسیاری از شروع به جرائم را عقیم کرده و فشار بازدارنده شدیدی بر بزهکاران وارد آورده است (کلیک، ۱۹۹۷). قبلاً تأکید شد که اقدام مسلحانه به دفاع شخصی توسط آمریکایی‌ها از آمار سرقت از منازل مسکونی و خشونت‌های غیرکشنده می‌کاهد، اما تالی فاسد این اقدام چه مستقیم و چه غیر مستقیم افزایش قابل توجه میزان قتل است (کوسون، ۱۹۹۹).

## ب) نقد و نظر

جرم‌شناسان آمریکایی با علاقه و جدیت تحول کیفری کشورشان را دنبال

می‌کنند. بیشتر آنها مشکل اصلی را افزایش شدید نرخ جمعیت زندان نمی‌دانند، به نظر آنها این وضعیت خود نتیجه بحرانی اخلاقی است که باید آن را شناخت، و این امر آنها را به تردید در مورد منطقی مجازات سوق می‌دهد. جرم‌شناسان مجموعه‌ای از راه‌حل‌های کاملاً متنوع را پیشنهاد کرده‌اند. در اشاره به این پیشنهادها، دو مقوله را از هم تفکیک می‌کنیم: نخست تحلیل‌های انتقادی و سپس راه‌حل‌های پیشنهادی.

### ۱- انتقادات:

جرم‌شناسان آمریکایی به انتقاد از تدابیر کیفری کشور خود بسنده نکرده‌اند، لذا به مسائل زیر پرداخته‌اند:

(۱) مجازات‌های دارای حداقل اجباری، (۲) مجازات‌های طولانی مدت، (۳) آزادی‌های مشروط.

(۱) جرم‌شناسان تالی فاسدهای ناشی از قوانینی را که مجازات‌های حداقلی ثابت را مقرر می‌کنند، گوشزد کرده‌اند. از تصویب قانون موسوم به «قانون راک فلر» توسط قانونگذار ایالت نیویورک چندین سال می‌گذرد. این قانون قاضی را مکلف می‌کند که برای جرم قاچاق مواد مخدر، حبس ابد را به عنوان مجازات تعیین کند. قضاتی که غالباً با قاچاق جزئی مواد مخدر سر و کار دارند و به ندرت با قاچاق عمده روبه‌رو می‌شوند، نمی‌توانند چنین مجازات طولانی‌ای را تعیین کنند. آنها قانون را نادیده می‌گیرند و این قانون به تدریج منسوخ می‌شود (تسکور و پیشرست، ۱۹۹۶).

قوانینی که مجازات‌های حداقلی را تعیین می‌کنند، اختیار قضات را کاهش می‌دهند اما در همان حال اختیارات دادستان را افزایش می‌دهند. دادستان به خوبی می‌داند که اگر قاضی به متن قانون بسنده کند، متهم خود به خود به مجازات طولانی مدت زندان محکوم خواهد شد، لذا زمانی که چنین مجازاتی را نامتناسب بداند، اتهام سبکی را [به او] نسبت خواهد داد. از سوی دیگر، هیأت منصفه زمانی که مجازات را دارای تناسب متعارف با وخامت جرم ارتكابی نبیند، ترجیح می‌دهد متهم را تبرئه کند.

بر اساس تحقیقی [که] در یک حوزه قضائی انجام گرفته است، هرچه مجازات‌ها شدیدتر باشد احتمال محکومیت کمتر است (آندرونی، ۱۹۹۵).

حس عدالت و نوع دوستی کارگزاران قضائی بین سیاست‌های تعیین شده و اجرای آنها شکاف ایجاد می‌کند، به گونه‌ای که قانونگذاران غالباً در افزایش واقعی شدت مجازات‌ها ناکام می‌مانند. منتسکیو (۱۷۴۸) سالها پیش از این به پدیده‌ای با ماهیتی مشابه اشاره کرده است: «زمانی که مجازات فاقد تناسب متعارف است، غالباً ناچار می‌شویم مجازات نکردن را ترجیح دهیم».

قانونگذار توانایی شناخت و درک شدت واقعی جرائم را ندارد. مخصوصاً که قرار است قاضی در آینده مجازات را تعیین کند؛ به این ترتیب مشخص کردن مجازات‌ها اقدام بسیار نادرستی است. تنها با بررسی مورد به مورد اوضاع و احوالی که جرم در آن واقع شده است، امکان تشخیص شدت واقعی جرم حاصل می‌شود. (۲) زندانهای طولانی مدت ممکن است، در مقام اجراء کاملاً بی‌فایده باشند. این نتیجه حاصل مطالعه جرم‌شناسان آمریکایی در مورد پی‌آمدهای قوانینی است که مجازات حبس ابد را برای محکومیت سوم به جرائم خشونت‌بار معین کرده‌اند.

در طول حرفه جنایی، محکومیت‌های ناشی از جرم خشونت‌بار تقریباً همیشه چندسالی از یکدیگر فاصله دارند، به گونه‌ای که محکومیت سوم به احتمال زیاد متوجه مجرمی سالمند می‌شود. حال آنکه، اصول اولیه جرم‌شناسی به ما می‌آموزد که از اواخر میان‌سالی، بزهکاری رو به افول می‌گذارد در حالی که حرفه جنایی غالباً کوتاه است. بنابراین سرکوب مجرم در انتهای دوره حیات مجرمانه بی‌فایده است. احتمال اینکه به هنگام محکومیت سوم فرد مورد نظر در نقطه پایانی حیات مجرمانه خود باشد، زیاد است. اگر قوانینی موسوم به «سه ضربه» پابرجا باشند، زندانهای آمریکا به مراکز درمانی تبدیل خواهد شد که مملو است از سالخوردگان بی‌خطر (اسکولیک، ۱۹۹۵).

(۳) آزادی مشروط به واسطه پیوند انتقادات وارد بر آن از چپ و راست، وجهه نامناسبی کسب کرده است؛ گروهی، آزادی مشروط را مغایر با شدت مجازات‌ها می‌دانند؛ گروه دیگر معتقدند آزادی مشروط مجازات‌ها را غیرقابل پیش‌بینی، نابرابر و

سلیقه‌ای می‌کند.

این انتقادات به سست شدن پایه‌های آزادی مشروط می‌انجامند. آزادی مشروط بر فرضیه‌ای استوار است که مطابق آن، زمانی که زندانی برای آزاد بودن به اندازه کافی بازپروری شد می‌توان او را آزاد کرد. حال آنکه این رؤیایی بیش نیست. بدون شک این‌گونه به نظر می‌رسد که زندانی در طول دوران زندان اصلاح شده است و دیگر از سوی او خطری جامعه را تهدید نمی‌کند، اما، بی‌مو (Beaumont) و توکوی (Tocqueville) (۱۸۳۳)، قبلاً ابراز داشته‌اند که، این تنها خداست که می‌تواند آن [اصلاح مجرم] را تضمین کند. چشمان مأموران زمینی قادر نیست زندانی متظاهر به اصلاح را از آنکه واقعاً اصلاح شده است، تشخیص دهد. قبلاً ثابت شده است که رفتار زندانی در مدتی که پشت میله‌های زندان به سر می‌برد، توانایی آن را ندارد که تکرار جرم او را قابل پیش‌بینی کند. اگر آنچه در زندان می‌گذرد در تصمیم به اعطای آزادی مشروط کمی نکند، این تصمیم بر توهم استوار می‌شود مگر اینکه اعطای آزادی مشروط را بر وخامت جرمی که قبلاً مورد قضاوت قرار گرفته، سوابق کیفری و زندگی فرد قبل از به زندان افتادنش، مبتنی کنیم؛ که در این صورت نیز چنین تصمیمی، زائد<sup>(۱)</sup> و به خاطر دیر هنگامی بی‌فایده<sup>(۲)</sup> است. زاید: [چرا که] این کیفیات قبلاً توسط قاضی مورد ملاحظه قرار گرفته است. بی‌فایده به خاطر دیر هنگامی: [چرا که] تصمیم به کوتاه کردن مجازات در همان زمان صدور مجازات می‌تواند مورد حکم قرار بگیرد.

انجمن‌های آمریکایی ارزیابی مجازات‌ها نیز با آزادی‌های مشروط از این جهت که قاضی را گمراه می‌کند، مخالفند. به بیانی عامیانه، برای مثال، قاضی متهم را به پنج سال زندان محکوم می‌کند. سپس با به کار افتادن آزادی‌های مشروط، پنج سال تبدیل به چهار سال، یا سه سال، یا دو سال، و حتی یک سال می‌شود. حکم مجازات چه اعتباری خواهد داشت، حکمی که در زمان صدورش متناسب با واقعیت [جرم ارتکابی] ابراز شده است؟ نظام کیفری چگونه می‌تواند در خدمت

1. Redondante.

2. Inutilement tardive.

عدالت باشد، زمانی که مجازات‌ها در مرحله اجرا فاقد تناسبی متعارف با مجازات‌های مذکور در دادنامه هستند؟

### ۱. پیشنهادها:

جرم‌شناسان آمریکایی تنها به انتقاد بسنده نکرده‌اند، آنها راه‌حل‌هایی برای رفع معضل زندان و معضل بزهکاری نیز ارائه داده‌اند. خواهیم دید که بهترین راه‌حل‌ها، آنهایی هستند که بر دغدغه‌های: میانه‌روی، تحقق و عدالت استوار شده‌اند.

#### ۱-۲. ضابطه اجزای بینابین<sup>(۱)</sup>

از زمان منتسکیو، میانه روی در مجازات دغدغه خاطر تمام روشن‌اندیشان متعهد بوده است. به ندرت اتفاق می‌افتد که قاضی فقط دو گزینه در مقابل داشته باشد [تشخیص آن نیز مشکل است]: سیاهی زندان و سفیدی ضمانت اجزای مجازی<sup>(۲)</sup>. مجازات‌های بینابین، امکان افزودن بر سیاهی و سفیدی واکنش را فراهم می‌کند [و بر خوردی بین سیاه و سفید را ارائه می‌کند]. این مجازات‌ها حد فاصل مجازات زندان و تعلیق مراقبتی<sup>(۳)</sup> هستند: اجبار به جبران خسارت وارده به بزه‌دیده، مراقبت شدید در فضای باز، تعیین اقامتگاه (همراه با مراقبت الکترونیکی یا بدون آن) کارهای عام‌المنفعه، مراکز روزانه، نیمه آزادی... آمریکایی‌ها آموزه‌های متناسب با خودشان را توسعه داده‌اند (موریس و تونری، Morris et Tonery / تونری و لینچ ۱۹۹۶).

ارزیابی ضمانت اجزای بینابین نشان می‌دهد که این مجازات‌ها (برای نمونه دوره مراقبتی) نسبت به سایر مجازات‌ها، نرخ کمتری از تکرار جرم، چه از نوع خفیف‌تر و چه از نوع شدیدتر، را در پی دارند. به علاوه مراقبت شدید، مراکز روزانه و اقامتگاه نیمه آزاد، چارچوب و تا حدودی زمینه مساعدی برای به اجرا گذاشتن درمان‌های جدید فراهم می‌آورند، درمانهایی که به نظر برای گروه‌های ویژه‌ای از

1. Les Sanctions intermediaires.

2. Les Sanctions nominales.

3. Probation.

افراد مانند معتادان، تکرار کنندگان جرم که در اواخر حرفه مجرمانه خود هستند یا بزهکاران نوجوان، نویدبخش هستند. (شرمن، ۱۹۷۷: ۳۷-۹ تا ۴۱، Sherman).

صرف نظر از کارایی، مجازات‌های بینابین از نقطه نظر دیگر یعنی؛ عدالت مطلق نیز قابل ارزیابی هستند. از این زاویه، امتیاز انکارناپذیر این مجازات‌ها در این است که در درجه‌بندی شدت مجازات‌ها در مورد جنحه‌هایی که از وخامت متوسط برخوردارند، به قضات یاری می‌رسانند؛ تا از نرمش و یا شدت بیش از اندازه جلوگیری به عمل آید. اگر اجرای عدالت مدنظر است، ضمانت اجراهای بینابین می‌توانند به دقت و درستی، درجه و وخامت جنحه‌هایی که نه زیاد و خیم و نه چندان سبک هستند را بیان کنند. این نوع مجازات‌ها قاضی را از مراجعه به جایگزین‌های پرهزینه بی‌نیاز می‌کند: چه از تعلیق که برای اجرای عدالت در مورد مجرم بسیار ملایم به نظر می‌رسد، چه از مجازات زندان که به نظر بسیار طولانی و بالقوه مخرب می‌نماید. بدین وسیله، آنچه را که آمریکاییها اصل خست می‌نامندش، عملی می‌گردد، اصلی که بر اساس آن مجازات نباید بیش از حداقل لازم تحمیل شود. به این ترتیب مسأله اهداف مجازات مطرح می‌شود.

## ۲-۲. اعلام عدالت<sup>(۱)</sup>

محققان علاقه‌مند به بازدارندگی عام، بر این نکته تأکید دارند که: هرچه مجازات جرمی قطعی‌تر باشد، آن جرم کمتر ارتکاب می‌یابد. همه آنها معتقدند که بین شدت مجازات و بزهکاری هیچ رابطه‌ای وجود ندارد. پس می‌توان گفت که شدت ضمانت اجرا بی‌فایده است. به این ترتیب آموزه‌ای که شدت مجازات‌ها را عامل بازدارندگی می‌داند، زیر سؤال می‌رود. اما قطعیت مجازات با چه ساز و کاری موجب بازدارندگی می‌شود؟ می‌توان گفت که قطعیت مجازات با مجرم، بزه‌دیده و مجموع شهروندانی که ارزش مشترکشان به وسیله جرم مورد انکار قرار گرفته است، ارتباط برقرار می‌کند.

چنین پاسخی، نسیمی تازه در کشورهای آنگلو ساکسن به جریان انداخته است.

بنا بر گفته داف (۱۹۹۶، Duff)، ضمانت اجرای کیفری وسیله‌ای است برای ارتباط مجازات‌های صادره توسط قاضی در هر پرونده‌ای که برای رسیدگی به وی ارجاع می‌شود، دارای کار ویژه بیان و بازگویی عدالت و بی‌عدالتی است.

محکومیت با افراد پیرامون مرتکب جرم، ارتباط برقرار می‌کند و شدت مجازات گویای درجه وخامت جرم است. به همین خاطر، مجازات و سرکوب باید تناسب عادلانه‌تری با جرم داشته باشد، چرا که مجازات باید به دقیق‌ترین وجه مبین وخامت جرم مورد قضاوت باشد. اگر شدت مجازات بیش از حد یا کمتر از حد لازم باشد، پیام کیفری به طور نادرست منتقل می‌شود و نوبی ناموزون در گوشه‌های متهم، بزه‌دیده و تماشاگران صحنه کیفری خواهد نواخت، آموزش کیفری عبارت است از بیان عملی واقعیت جرم (شدت ناعادلانه جرم) از رهگذر مجازات، آموزش کیفری باید با نیرویی متناسب با وخامت جرم تعداد بیشتری از افراد را به مقاومت در برابر وسوسه‌های ارتکاب جرم برانگیزد.

اگر محکومیت صادر شده توسط قاضی باید مبین واقعیت جرم باشد، همان‌گونه باید بیانگر واقعیت مجازاتی باشد که در عمل اجرا خواهد شد. لذا باید تناسب متعارفی بین مجازات صادره و مجازات اجرایی باشد. آمریکایی‌ها از این به صداقت در صدور در مجازات<sup>(۱)</sup> یاد می‌کنند.

این نظر من را به یاد گفته آنتونی کاراپون در کتابش «حافظان پیمان‌ها» می‌اندازد. او می‌نویسد: «حقوق در کلام قاضی عبارت است از اقدام به تعیین و شفاف کردن هنجارهای اجتماعی که تبدیل به تعهداتی مسلم شده‌اند، آنچه که تا دیروز نظمی ضمنی به شمار می‌رفت ناگهان تبدیل به تعهد اجتماعی می‌شود.» بنابراین وظیفه نخست قاضی بیان عدالت و تعیین معنای حقیقی جرم در پرتو تفکیک بین خوب و بد است. در مورد مجرم، قاضی عنوان حقیقی عملی که فرد مرتکب شده است را تعیین می‌کند؛ کلاهبرداری خشونت نسبت به کودک و... در مورد بزه‌دیده، قاضی آسیبی که به او وارد شده است را شناسایی می‌کند.

1. Truth in sentencing.

به این ترتیب از دو گوشه آتلانتیک شاهد ظهور نظریه‌ای از مجازات هستیم که دو گوهر عدالت و فایده را با هم در خود دارد؛ مجازاتی که بیانگر وخامت دقیق جرم مورد قضاوت است، عادلانه است و در همان حال دارای این فایده است که به اشکال مختلف بزه‌کاران بالقوه را به پرهیز از جرائم شدید سوق می‌دهد.

این چنین است که به سمت نظریه‌ای آمریکایی موسوم به «سزاهای عادلانه»<sup>(۱)</sup> هدایت می‌شویم. اصل مسلم این نظریه، دستوری روشن است: «مجازات باید عادلانه باشد، دست کم، نباید ناعادلانه باشد»، بنابراین محکوم باید آن‌گونه که سزاوار است، مجازات شود. او باید دینی را که به واسطه جرمش، برگردن خود نهاده است باز پس دهد و هر چه جرمش وخیم‌تر باشد این دین سنگین‌تر است. اصل تناسب بین شدت مجازات و وخامت جرم دو توجیه دارد: با رعایت این اصل، قاضی به صراحت و خامت جرم را بیان می‌کند و از این رهگذر عدالت را مستقر می‌سازد.

اگر زمانی اعتبار اصل تناسب را بپذیریم، این سؤال باقی می‌ماند که ترجمان آن در عمل چگونه است؟ پاسخ‌های سنتی قانع‌کننده نیستند. با نظامی از مجازات‌های ثابت قانونی قاضی نمی‌تواند وخامت واقعی هر جرم و اوضاع و احوال خاصی که متهم در آن واقع شده است را بسنجد. از طرف دیگر با تفویض اختیار به قاضی، نخواهیم توانست مانع ناهمگونی مجازات‌ها شویم و برخوردی برابر با محکومان را تضمین نماییم.

### جداول راهنما:<sup>(۲)</sup>

بعضی از حقوق‌دانان و جرم‌شناسان آمریکایی معتقدند که می‌توان برای این تنگنا راه‌حلی ارائه کرد. آنها جداولی را به عنوان معیار دائمی تعیین کرده‌اند که زمینه محدود کردن ناهمگونی محکومیت‌ها را فراهم می‌کند، بدون اینکه مجازات‌های ثابت را به قضاوت تحمیل نماید. این جداول عبارتند از جداول راهنما. این معیارها

1. Juste da.

2. Les lignes directives.



توسط قانونگذار هشت ایالت تصویب شده است که به نظر می‌رسند مفید بوده است (تونری ۱۹۹۸ Tonry).

جداول راهنما از جداولی تشکیل شده است که در یک طرف آن لیستی از جرائم به ترتیب وخامت، به همراه لیستی از سوابق کیفری درج شده و در طرف دیگر لیستی از مجازات‌ها به ترتیب شدت آنها آورده شده است. برای هر جرم و سابقه کیفری، جدول مذکور چند راه پیش‌بینی کرده است که مجازات اصولاً باید در حدود آن تعیین شود.

«اصولاً» زیرا قاضی در موارد خاص چنانچه لازم بداند می‌تواند از جدول راهنما پیروی نکند، در این صورت باید به صورت کتبی دلایل آن را ذکر کند و حکم او قابل تجدیدنظر است. این حکم مجازات را «فرضی»<sup>(۱)</sup> می‌گویند. قانون برای هر جرمی (با توجه به سوابق مجرم) فرضی غیرقابل زد در مورد مجازات ارائه می‌کند. مثلاً تجاوز جنسی را به مجازات فرضی حبس بین دو تا چهار سال قابل محکوم شدن می‌داند، با وجود این، قاضی می‌تواند با استدلال کتبی بر اینکه جرم ارتکاب یافته با خشونت غیرعادی همراه بوده است، مجازاتی بین پنج تا شش سال صادر نماید. حسن جداول راهنما در این است که به سه سؤال پاسخ‌هایی روشن، کامل و دقیق می‌دهد، سؤالاتی که قضات پاسخی برای آنها ندارند مگر به صورت شهودی و موردی:

- ۱- ماهیت مجازات که اصولاً باید به مرتکب یک جرم تحمیل شود چیست؟
- ۲- طیف (طول) این مجازات چقدر است؟
- ۳- چه زمانی قاضی به این نتیجه می‌رسد که مجازات پیش‌بینی شده در متن قانون غیرقابل اعمال است؟ چگونه این نتیجه را حاصل می‌کند؟ (Archambault, آرشامبو ۱۹۸۷).

### نتیجه گیری:

آیا آمریکاییان که متأثر از تحولات کیفی پیچیده‌ای هستند، توانسته‌اند از توسعه جمعیت زندانهایشان جلوگیری به عمل آورند؟ یا همچنان به پیشگیری از بزهکاری ادامه خواهند داد؟ باید منتظر آینده بود.

در همین حال شاهد تولید نظریه‌ای از مجازات هستیم که اصل فایده را نادیده نمی‌گیرد و آنچه بیش از هر چیز قابل توجه به نظر می‌رسد این‌گونه خلاصه می‌شود که: «مجازات یک بیان (سخن) است. رسالت قاضی کیفری این است که گوینده و بازگوکننده قانون باشد و با صدور مجازات‌های عادلانه، عدالت را بیان کند. بنابراین آرمانی که به سمت آن حرکت می‌کنیم عبارت است از نظامی از مجازات‌های قابل پیش‌بینی، واقعی و عادلانه، با علم به اینکه این آرمان هرگز به طور کامل حاصل نخواهد شد.»

شاخص بزهکاری و نرخ جمعیت زندان در آمریکا ۱۹۹۶ - ۱۹۶۰

